

Ideology And Utopia با درود فراوان ، بوسیله چند شماره اخیر «نگین» فهمیدم که کتاب نوشته کارل مانهایم به فارسی ترجمه می‌شود. کارارزنده‌ایست ، چرا که این کتاب یکی از کارهای مهم فکری بعد از جنگ جهانی است .
اینکه مانهایم با نوشتن آن بحث تازه و بخش نوینی در جامعه‌شناسی گشوده است شکی نیست، چه از همین روکار او نیاز به بحث و بررسی دقیقی دارد. ترجمه مقاله‌ای را که به پیوست خدمتتان ارسال می‌دارم بخش کوچکی از کتاب **Masters Of Sociological Thought** نوشته لوئیس کوزا **L. Coser** استاد جامعه‌شناسی دانشگاه نیویورک است، که اگر آن را مفید به خوانندگان نگین تشخیص دادید امر به چاپش فرمائید .

اضافه‌کنم که پرفسور کوزا تحقیقات وسیعی درباره «شناخت» کرده است، و نیز دائرةالمعارف بین‌المللی علوم اجتماعی بررسی‌واژه «شناخت» را بعهده‌وی گذاشته که نتیجه‌اش مقاله‌پربری است که در جلد هشتم زیر واژه «Sociology Of Knowledge» از وی آمده است .
لازم به تذکر است که همه زیر نویس‌ها از نویسنده مقاله مذکور است .

باتقدیرم احترام - یوسف. نراقی

لوئیس کوزا Lewis A. Coser

کارل مانهایم

جامعه‌شناسی شناخت

SOCIOLOGY OF KNOWLEDGE

کارل مانهایم (۱۸۹۳-۱۹۷۳) فکری که در هرگز فعالیتی ممتاز و جدا از سایر فعالیتهای زندگی گروهی نیست، بنابراین ، باید مانند دیگر فعالیتهای ، درون بافت اجتماع خود شناخته و تعبیر شود. هیچ فردی «تک‌سویه» یا جهان جستجوی حقیقت، یک جهان بینی بر مفروضات تجربه خود بنا نمی‌کند . بلکه واقعیت این است که شناخت از همان آغاز یک جریان جمعی زندگی گروهی است که در آن هر کس شناخت خود را از درون سر نوشت مشترک ، فعالیت مشترک و با غلبه کردن بر مشکلات مشترک کسب میکند» (۲)

کسیکه به مانهایم روی می‌آورد تا از وی راه‌بررسی متشکل و منطقی رابطه بین شناخت و جامعه را یاد بگیرد، بزودی دلسرد میشود . مانهایم کسی بود که به اغلب جریانهای فکری ، و اغلب نظریه‌ها و چشم‌اندازها شدیداً حساس بود. گرچه این موضوع تناقضات بیشماری را که در کاروی وجود دارد قابل درک می‌کند، ولی خواننده‌اش را ناراحت‌میسازد. باید گفت که او خود کاملاً باین مساله آگاهی داشت، چرا که در اواخر عمرش بیکی از اعضای سمیناری که درباره جامعه‌شناسی شناخت تشکیل شده بود، چنین نوشت :

گرچه ذهن خلاق کارل مانهایم **Karl Mannheim**

در بیشتر زمینه‌های تحقیقی جامعه‌شناسی ابداعات چشم‌گیری کرده ، و بحثهای بسیار برانگیخته ، ولی این نکته کاملاً پذیرفته شده است که جامعه‌شناسی شناخت - **Sociology of Knowledge** وی با ارزشترین و ماندگارترین بخش کار وی است. این بخش از جامعه‌شناسی، رابطه بین جامعه و اندیشه «Thought» را مورد مطالعه قرار میدهد و با شرایط اجتماعی یا وجودی شناخت ارتباط پیدا میکند.

ماهیت همبستگی متقابل شناخت و جامعه در کارهای مانهایم کاملاً روشن نیست . وی در تمام دوره‌های کارخویش با بررسی ایده‌ها در رابطه با بافت اجتماعی که ایده در آن بطور متفاوت شکل می‌گیرند، درگیر بود. مفهوم ساخت اجتماعی و رابطه متقابل محور اصلی اندیشه وی است، و او را در تمام نوشته‌هایش هدایت می‌کند. با مردود شناختن بر خورد مجرد و مجزا به ایده‌ها ، وی تأکید می‌کند که فکر کردن فعالیتی است که می‌باید در رابطه با دیگر فعالیتهای اجتماعی درون چارچوب ساختمان اجتماعی دیده شود. برای مانهایم دیدگاه جامعه‌شناسی «از آغاز کارش در جستجوی تعبیر فعالیت فردی ، در تمام جوانب زندگی ، بر حسب تجربه

اگر در رساله من ناهماهنگی و تناقض هست من فکر می‌کنم بخاطر آن نیست که من آنها را نادیده انگاشته‌ام ، بلکه بخاطر این است که من نکته‌ای از یک درونمایه را گسترش داده و بیافاش رساندم گرچه این مطلب تناقضاتی در دیگر نظریات ایجاد کرده است. من این روش را یکبار می‌برم بخاطر اینکه فکر می‌کنم در این زمینه از شناخت بشری ، ما نباید ناهماهنگیها را ببوشانیم ، با عبارت دیگر سرپوش روی جراحات بگذاریم ، بلکه وظیفه ما نشان دادن نقاط زخمی است که در تفکر بشر در مرحله کنونی وجود دارد ... این ناهماهنگیها حکم خارهائی را دارند که در مغز بشر فرو رفته‌اند و باید نقطه شروع ما باشند . (۳)

آنچه را که ما نهایت دربارۀ یکی از رسالاتش می‌گوید دربارۀ تمام جامعه‌شناسی شناخت وی صادق است . وی در تمام عمرش سعی کرد که چشم‌اندازهای "Perspective" مختلف را جمع‌آوری کرده و «سن‌تر» نوئی را بیرون دهد. ولی یک چنین نظام‌التقاطی از اندیشه‌ها وی را همواره به بیراهه کشاند . همچنین او در نامه‌ایکه در فوق اشاره شد. می‌گوید : « من می‌خواهم اساسا شناخت‌شناسی "Epistemology" سنتی را درهم بشکنم ، ولی

هنوز کاملاً موفق نشده‌ام » (۴)

ماهیت تجربی کارهای ما نهایت تشریح دقیق از عقاید مهم وی را بسیار دشوار می‌کند. آنچه در یکجا بعنوان خصوصیت اصلی نشان داده می‌شود خود در جای دیگر و اغلب حتی در همان نوشته با حروف دیگری تناقض پیدا میکند مثلاً آن چنان تقسیم می‌تواند در مورد فلسفه کانت (به دور دوره نقادی عقل و قبل از نقادی) امکان دارد در مورد ما نهایت مسکن نیست و نمی‌توان نظریات قبلی و بعدی وی را از هم تمیز داد. اغلب نظریات او آخر عمر وی بقایای نظریات اوایل کارش است و شدت با عقاید و نظریات او اوسط عمرش در تضاد است .

ما نهایت بعنوان یک پیش‌گسوت قدم به عرصه‌ای از دانش گذاشت که متفکران محتاط از آن اجتناب می‌کردند. او قاون این بی‌بروائی را در باره شناخت بوجود آورد که منجر به تحقیقات وسیع‌تری شد ، ولی قادر نشد که همه روشهای خود را جمع‌آوری کند ، و امتیاز دخول به سورهین موجود را که خود فقط توانست آنرا بطور مبهم مشاهده کند ، به اخلاف خود باقی گذاشت .

ما نهایت برای بررسی فرهنگ معنوی یا پدیده ذهنی دو طریقه مختلف زیر را از هم متمایز کرد .

روش اول این است که این پدیده‌ها را بطور مجزی می‌توان از «درون» فهمید و معانی مهم آن را روشن کرد. روش دوم ، که راه جامعه‌شناسی شناخت است ، این است که این پدیده‌ها از «بیرون» بعنوان انعکاسی از روندهای اجتماعی بوسیله متفکر یا محقق که خود بناچار بخشی از آن است مورد بررسی قرار گیرد. در این چشم‌انداز ، شناخت از لحاظ وجودی متعین انگاشته می‌شود .

ما نهایت می‌خواست برنامه بنیان جامعه‌شناسی علمی را که «تحقیق در باره رابطه . . . فلسفه با . . . واقعیت است» (۵) تعمیم دهد و راهائی را که در آن نظام ایده‌ها بستگی بموقعیت اجتماعی - بویژه موقعیتهای طبقاتی - حاملین این عقاید دارند ، تجزیه و تحلیل کند. ما نهایت آنچه را که برای

بنیان جامعه‌شناسی علمی بیش از یک حربه برای حمله علیه دشمنان بورژوازی خویش نبود تبدیل بازاری کلی تجزیه و تحلیل کرد که می‌توانست همانقدر در مطالعه مارکسیسم موثر باشد که در مطالعه دیگر سیستم‌های فکری .

ما نهایت فرق بین سیستمهای مختلف را کاملاً روشن نمی‌کند . او این احتمال را می‌پذیرد که همه ایده‌ها ، حتی «حقایق» Truths تحت نفوذ و مرتبط با موقعیت تاریخی و اجتماعی ویژه‌ای هستند که از آن سرچشمه میگیرند .

این واقعیت که هر متفکری با گروههای خصوصی در جامعه وابستگی دارد که موقعیت اجتماعی معینی را اشغال کرده‌اند و نقش اجتماعی معینی را ایفاء میکنند ، دید او را محدود میسازد . مردم نه «بالاشیاء جهان از یک سطح انتراعی چون ذهن متفکری مواجه میشوند و نه مطلقاً بطور انفرادی با آن برخورد می‌کنند ، بلکه برعکس باهم و متقابلاً در گروههای هماهنگ شده عمل می‌پردازند و در حین انجام آن باهم و متقابلاً فکر می‌کنند.» (۶)

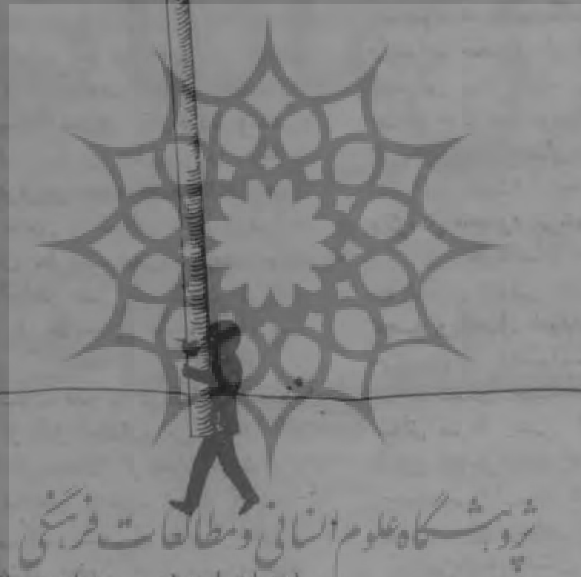
ما نهایت جامعه‌شناسی شناخت را بعنوان روشی که بر طبق آن اندیشه تابع شرایط اجتماعی و وجودی است ، تعریف می‌کند. برای وی تمام شناختها و تمام ایده‌ها ، گرچه بسا درجات مختلف ، ولی درون روند تاریخی و ساختمان اجتماعی «محدود به یک جایگاه» هستند . بعضی مواقع گروه ویژه‌ای می‌تواند جامع‌تر از گروههای دیگر به فهم پدیده‌های اجتماعی دستوری پیدا کند ، ولی هیچ گروهی نمی‌تواند کاملاً باین فهم و درک دست یابد. ایده‌ها در جایگاههای مختلف دوره‌های تاریخی و ساختمان اجتماعی حاملین خود ریشه دارند ، بنابراین اندیشه بناچار در یک چشم‌انداز زاویه دید اجتماعی ویژه‌ای محدود می‌شود .

در نظر ما نهایت چشم‌انداز زاویه دید Perspective حاکی از روشی است که شخص بوسیله آن بخوبی که مطابق تصور و تخیل خود است درباره اشیا و اشخاص به اظهار نظر می‌پردازد . (چشم‌انداز زاویه دید) همچنین به عنصر کیفی در ساختمان اندیشه رجوع میکند ، عناصریکه میباید بوسیله منطبق صرفاً رسمی الزاماً نادیده گرفته شوند. درست بدلیسل همین عناصر است که حتی اگر دوفر قوانین مشترک منطق رسمی را به کار گیرند ، ممکن است در مورد موضوع

مختلف به قضاوتهای کاملاً متفاوتی برسند. (۷) این شبیه داستان آن هفت مرد نابینائی است که سعی می‌کردند صفات خاصه فیل را با لمس کردن فیل در تاریکی [. . .] مشخص کنند. اشخاصی که از زوایای مختلف و جایگاههای اجتماعی متفاوت یک موضوع مشترک مینگرند مستعد هستند که به نتایج و دریافتهای مختلف و حکمهای ارزیابی متفاوتی برسند . اندیشه بشر «نظر به موقعیتش نسبی» است .

نکته مهم در عقاید ما نهایت این است که میگوید «نه تنها تعیین جهت اساسی ، ارزیابی و محتوای ایده‌ها فرق میکند ، بلکه روش تبیین یک مساله ، نوع برخورد ، و حتی مقولاتی که در آن تجربیات استنتاج و جمع‌آوری و تنظیم میشوند ، با موقعیت اجتماعی مشاهده‌کننده تغییر می‌کند.» (۹) به مفهوم دیگر ، ما نهایت به ماوراء آنچه که او «مفهوم ویژه ایدئولوژی» مینامد ، قدم میگذازد ، که در آنجا تنها جنبه‌های معینی از یک موضوع به جهت تمایل بکطرفشان دقیقاً بررسی میشوند . در نتیجه هر مفهوم خاص بعنوان چیزی که محدود در موقعیت اجتماعی حاملین خود هستند. مورد شناخت و

* این قصه را در مثنوی معنوی هم خوانده‌ایم ولی در آنجا سخن از هفت مرد نابیناست ، سخن از تعدادی انسان است نگرین.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ساختن اجتماعي و شناخت طفره رود . او بيان ميکند که
«**Existential Determination**» عبارت از «تعيين وجودي»
توالي مکانیکی علت و معلول را توضیح نمیدهد، و تاکيد
می کند تنها تحقيق تجربي مباحث مشخص مناسبات را در
مورد محسوس آشکار ميکند. همچنانکه «مرتن» **Merton**
نشان داده است (۱۱) ، وی عبارتهای مختلفی را برای نشان
دادن همبستگی اندیشه و ساختمان اجتماعي، بکار ميبرد. گاهی
تلویحا بيان می کند که نیروهای اجتماعي نتیجه و مولود
بلافاصل «ساخته های اندیشه هستند و در مواقع دیگر تبلور
اندیشهها را به منافع متفکرانش نسبت میدهد. و نیز در جاهای
دیگر او مدعی است که تمرکز فکري باعث می شود که
ذهن افراد فقط به قسمتی از ایدهها توجه پیدا کند و بقیه
ایدهها را نادیده ميگیرد. حتی در بعضی از نوشتههایش وی معتقدست
که نوعی «وابستگی متضخ» ، «سازگاری» یا «تجانس» بین
موقفتهای ویژه اجتماعي یا تاريخی و انواع ساختهای اندیشه
وجود دارد و بالاخره ، در کارهای مانهایم فرمول بندیدهای

بررسی قرار ميگیرد .
یکی از مثالهای مشخص مانهایم در روشن کردن مثالها
کمک خواهد کرد :
وقتی در اوائل قرن نوزده يك محافظه کار قديمی
آلمانی از «آزادی» صحبت ميکند، مقصودش آزادی هر يك
از اشراف قديمی بود که بتواند مطابق امتيازاتش (آزادپوش)
زندگی کند، اگر او متعلق به محافظه کار رمانتيک و نهضت
پرستانی باشد از اين مقوله، نوعی «آزادی باطني» را مراد
ميکند، یعنی حق هر فردی که مطابق شخصیت فردی خودش
زندگی کند ... وقتی يك ليبرال در همان زمان کلمه
«آزادی» را بکار ميگیرد مقصود سخن امتیازاتی است که
برای محافظه کار قديمی پایه تمام منافع و مصالح اوست.
بطور خلاصه ، حتی در فرمول بندی مفاهيم، زاویه دید بوسیله
علائق مشاهده کننده هدایت میشود . یعنی اندیشه مطابق
انتظارات گروه ویژه اجتماعي راهنمایی میشود. « (۱۰)
مانهایم سعی می کند از تعریف دقیق انواع مناسبات

نسبتاً ضعیفی بین روابط اندیشه و جامعه‌تیز مشهود است. مثلاً، بجای تاکید بر عوامل اجتماعی، او فقط تاکید میکند که شرط لازم تبلور مجموعه‌ای از عقاید، ظهور گروه‌های مشخصی است که حامل آن عقاید خواهند بود. به غیرت دیگر، هنگامی که مانهایم به رابطه بین «زیر بنا و ابرو بنا» می‌پردازد، رابطه آنرا کلی و باز تعیین میکند. در یکجا او تاکید میکند که نیروهای اجتماعی شرط لازم و کاخ برای تبلور ایده‌های معنی هستند. در جاهای دیگر این ادعا را فقط محدود میکند به تاکید بر عوامل اجتماعی خاصی که امکان بیان مجموعه‌ای از ایده‌ها را میسر می‌سازد و بگوش مردم می‌رساند.

در مجموعه نوشته‌های مانهایم، موضع اجتماعی‌خام‌لین عقاید اجتماعی بوسیله موقع طبقاتی آنها درک و مفهوم میشوند. اندیشه متمولین در مقابل اندیشه محرومین قرار داده می‌شود ایده‌های طبقه متوسط در مقابل ایدئولوژی طبقه فئودال قد علم می‌کنند، اندیشه یوتوبی طبقه محروم که در آینده نگریش ریشه دارد، در مقابل اندیشه‌ای قرار می‌گیرد که مبین دفاع از نظام موجود است و حاملینش از این نظام منتفع میشوند. با وجود این، مانهایم خود را بیک برنامه تحقیقی متبذ از تجزیه و تحلیل طبقاتی به مفهوم مارکسیستی محدود نمی‌سازد، بلکه انواع مختلف عوامل اجتماعی را نیز بررسی می‌کند. مانند موقعیت اجتماعی گروه‌ها و مقولات پیشدای عنوان تعیین وجودی ایده‌ها.

مانهایم در تصویر درخشان خود از ریشه‌های اجتماعی اندیشه محافظه کار آلمانی در دهه اول قرن نوزدهم نشان میدهد که در پروس جاثیکه «تبدیل قشرهای جامعه فئودالی به اجتماع طبقاتی هنوز در مراحل اولیه اش بود»، یک عکس‌العمل فعال و مؤثر به انقلاب کبیر فرانسه «فقط از طرف اشراف و بوروکراسی یعنی قشرهایی امکان پذیر بود که تاریخ و ماهیت نظام اجتماعی‌شان، آنها را - قادر ساخت که یک عامل موثر سیاسی باشند» (۱۲) گرچه در فرانسه تجزیه و تحلیل ایده‌های متعین اجتماعی بالاچار روی ساختمان طبقاتی گسترش یافته جامعه فرانسه تمرکز می‌یافت، این تجزیه و تحلیل، در آلمان، درباره ریشه‌های اجتماعی ایده‌ها باید بطور وسیع بر پایه موقعیت نظام قشرهای جامعه فئودالی تکیه کند

در حال حاضر عامل دیگری هم که مانهایم توجه قابل ملاحظه‌ای وقت آن کرده، مورد اعتناء قرار گرفته است. یعنی اختلاف نسل‌های مختلف در رابطه با ایده‌ها. در واقع جبران غفلتی که در گذشته از جامعه‌شناسی نسل‌های پیشینمانی مانهایم شده و «کشف دوباره آن» امروزه میتواند بعنوان یک مثال ساده از تعیین وجودی شناخت در نظر گرفته شود. مانهایم چنین مینویسد:

خصوصیت متعلق بودن یک طبقه مشخص و متعلق بودن یک نسل یا گروهی به افرادی که جزئی از این طبقه یا نسل هستند جایگاه مشترکی در روند اجتماعی و تاریخی میدهد، باین طریق این خصوصیت متعلق بودن افراد را در درشته ویژه‌ای از تجربیات بالقوه محدود میکند، و برای شیوه‌ای مشخص و معین از اندیشه و تجربه و نوع مشخصی از فعالیت فسی تاریخی آماده می‌سازد. (۱۳)

تا وقتی یک جوان همان مشکلات تاریخی نسل قبل را تجزیه می‌کند می‌توان گفت که قسمتی از همان نسل است،

«گروه‌هایی که درون یک نسل، عناصر مشترک وجودشان را بطرق ویژه مختلفی بنا میکنند واحدهای جداگانه همان نسل را تشکیل میدهند» (۱۴) جوان محافظه کار ماتتیک و لیبیراز منطقی در بعد از انقلاب فرانسه در ایدئولوژیهای خودشان متفاوت بودند، ولی آنها «صرفاً دو قطب عکس‌العمل‌های اجتماعی و فکری بودند که نسبت به انگیزه تاریخی که بوسیله هم مشترکاً تجربه شده بود، بظهور رسیده بود.» (۱۵) آنها واحدهای مختلف نسلی را تشکیل میدادند که متعلق به نسل معینی بودند. همان نحو امروزه فعالان «موج جدید چپ» و «هیپی» ناممکن است بعنوان متعلقین بواحدهای مختلف نسلی دیده شوند که به طرق مختلف به انگیزه‌های تاریخی که بوسیله همه آنها مشترکاً تجربه شده، عکس‌العمل نشان میدهند. اگر چه زمینه دیدشان مشترک است ولی برداشتنشان از آنچه می‌بینند با یکدیگر متفاوت و متمایز است.

مانهایم اصرار داشت که ابداعات تئوریک وی در دوره جامعه‌شناسی شناخت در دو بخش تقسیم شود: ۱- ابداعات اساسی که شامل «تحقیق صرفاً تجربی از طریق تشریح و تجزیه و تحلیل ساختمانی طرفی است که روابط اجتماعی، اندیشه را تحت تاثیر قرار میدهد» ۲- اینکه «تحقیق در شناخت شناسی - مربوط به تاثیر ارتباط اجتماعی متقابل بر مساله ارزیابی منطقی است.» (۱۶) بنظر می‌رسد که مانهایم در مورد اولی بطور قابل ملاحظه موفق‌تر از دومی بود. در تحقیقات شناخت شناسی، که ارزش حقیقت یا ارزیابی قضایا را دربر داشت، مانهایم دچار سرگشتگی میشود و خود را با سانی هدف انتقاد قرار میدهد. با وجود این مسائل شناخت شناسی سراسر کارهای جامعه‌شناسی شناخت او را می‌پوشاند. گاهی حتی بنظر می‌رسد که این مسائل در ذهن وی بر تحقیقات تجربی تقدم یافته‌اند.

وقتی این مساله مطرح شد که آیا جامعه‌شناسی شناخت میتواند زمینه‌ای برای تعیین ارزش حقیقت یک قلمبه باشد، مانهایم اساساً متزلزل شد. در اواسط کارش او خواست تئوری شناخت شناسی را از دیدگاه جامعه‌شناسی بنیان‌گذاری کند که در آن حقیقت هر نظریه‌ای فقط از طریق بررسی جایگاه اجتماعی و موقعیت آن تعیین میگردد. در اکثر نظریه‌های بی‌اهمیت، مانهایم بی‌محابا به نسبت شناخت شناسی جهانی نزدیک میشود و او را در مقابل مقدماتش که می‌گفتند یک چنین وضعیتی ناقص خویشین است «زیرا بر اساس مطلق بودن این وضعیت قرار دارد» (۱۷) خلع سلاح می‌کند.

معمداً مانهایم در بعضی از نوشته‌های اولیه خودش بتاریخ ۱۹۲۱ راجع اساساً متفاوتی برای مشکل شناخت پیشنهاد کرد. او نوشت: «حقیقت یا کذب قیاس یا زمینه تئوریک کامل بوسیله تبیین جامعه‌شناسی یا هر نوع تبیین ژستیکسی دیگر نه می‌تواند مورد انتقاد قرار گیرد و نه می‌تواند قابل اثبات باشد ...»

... در آخرین نظریه سیستماتیک ۱۹۳۶ خود درباره شناخت شناسی - کارهای آخرش همان نظریات اول وی است - به فرمول بندی جوانی خود بر می‌گردد. البته صحیح است که در علوم اجتماعی، مانند علوم دیگر، محک نهایی حقیقت یا کذب باید در تحقیق شئی یافته شود ولی جامعه‌شناسی بهیچ وجه نمیتواند جایگزین این تحقیق گردد» (۱۸)

مانهایم در اواسط کار خود درباره جامعه‌شناسی شناخت

تاکید می‌کند که تمامی اندیشه لزوما دارای خصوصیات ایدئولوژیکی است. منتقدین بلافاصله در این مورد نشان میدهند که چنین نظریه‌ای علاوه بر خود متناقض بودن، امکاناً به یک نسبت کامل و نهاییسم ختم می‌شود. با چنین انتقادی بود که مانهایم مجبور به تلاش بیشتری برای حفظ نظریه خود در مقابل منتقدینش شد. گاهی بر حسب یک تئوری پراگماتیک که در آن اندیشه بنابه مقتضیات ویژه تاریخی تغییر میکند، وارد بحث میشود. در این گونه پیش، مجموعه‌ای از ایده‌ها بشرطی اعتبار پیدا میکنند که نشان داده شود که این ایده‌ها به تغییر جامعه‌ای در مرحله معین تاریخی کمک میکنند، و مجموعه‌ای از ایده‌های متضاد که نتواند کمکی به چنین تغییری بکنند بی اعتبار خواهند بود. این راه حل ضعف‌های آشکاری دارد. قضاوتها نظر باینکه چه چیزهایی کمک به این تغییر می‌کنند و چه چیزهایی نمی‌کنند، نه تنها اصولی نیستند، بلکه با احتمال زیاد قضاوت‌های بعد از و نوع تغییر خواهند بود. ممکن است در بیشتر موارد بعد از حوادثی که ایده‌ها کمک به تغییرات تاریخی کرده‌اند، بشود تصمیم گرفت، ولی بنظر امکان ناپذیر می‌آید که ایده‌های معاصر را بتوان مورد چنان ارزیابی قرار داد.

باشد. چرا که در نوشته‌های بعدی خود ادعاهایش را مبنی بر وجود آوردن انقلابی در شناخت‌شناسی بطور قابل ملاحظه‌ای پس گرفته است. بجای تاکید اینکه هر اندیشه‌ای الزاماً ایدئولوژیکی و از اینرو نادرست است، وی اکنون یک مباحثه قابل تاملی را ارائه میدهد که در آن اندیشه تجسیمی الزاماً نادرست نیست، بلکه بخاطر جایگاه اجتماعی حاملین آن یک جانیه است. ما اکنون هشدار میدهیم که اندیشه تجسیمی «ممکن است بیان‌کننده یک دید ناقص باشد»، مانهایم این تفسیر ضعیف نظریه‌اش را میخواند. همگام با این نظریه که جایگاه **Relationism** اجتماعی متفکر «برای تعیین حقیقت نظریه مهم است» نظریه **Relationism** مانهایم را به عقایدی در باره ارزش ارتباط نزدیک می‌کند که طرفداران «کانت» ها و ماگس وبر **Max Weber** خیلی وقت پیش استادانه آنرا تدوین کرده بودند. گرچه انقلاب شناخت نسبی به سرانجامش رسیده بود، یا همچون بنظر می‌رسید، ولی با آموناله، نه صدای بلند و پیروزمندانه.

وقتی مانهایم جامعه‌شناسی شناخت را بعنوان یک وسیله واقعی تحقیق در فضاهای قائم بالذات بکار برد موفق‌تر از زمانی بود که متوجه تر افعالی مشکوک شناخت‌شناسی شد.

ترجمه‌ی : یوسف عراقی
لندن - ژوئیه ۱۹۷۵

حواشی و زیر نویس :

- ۱- کارل مانهایم ، Ideology And Utopia ص ۲۷
- ۲- همان ، ص ۲۶
- 3- K. H. Molff "The Sociology Of Knowledge And Sociological Theory, ed .. Symposium On Sociological Theory. P. 571
- ۴- همان ، ص ۵۷۲
- 5- K. Marx and F. Engels, The German Ideology, P. 6.
- 6- Ideology And Utopia, P. 3.
- ۷- همان ، ص ۲۴۴
- ۸- همان ، ص ۲۴۰
- ۹- همان ، ص ۱۳
- ۱۰- همان ، ص ۲۴۵
- 11- Rolert K. Merton, Social Theory And Social Structure P.P. 468, 99.
- ۱۲- کارل مانهایم ، «اندیشه محافظه کار» در مجموعه مقالاتی درباره جامعه‌شناسی و روانشناسی اجتماعی، ص ۱۲۱
- ۱۳- کارل مانهایم ، «مشکل فلسفه» در مجموعه مقالاتی در باره جامعه‌شناسی شناخت، ص ۲۹۱
- ۱۴- همان ، ص ۳۰۴
- ۱۵- همان .
- ۱۶- Ideology And Utopia ، ص ۲۳۹
- 17- H. Otto Dahlke, "The Socioloy Of Knowledge" In Barnes, Becker, And Beeker, "Comtomporary Social Theory" P. 87.
- ۱۸- Ideology And Utopia ص ۴
- ۱۹- همان ، ص ۲۵۶

وقتی ملاک پراگماتیک رضایت بخش از آب در نیامد مانهایم به راه حل دیگری برای حل این معما برگشت. با استفاده از مفهومی که اولین بار بوسیله معلم او «آلفرد دورن» بکار رفته بود، اکنون تاکید میکند که اگر چه همه قشرها و گروهها عقایدی را ارائه می‌دهند که ارزششان در نتیجه فضیلت موقع وجودی حامیانشان به مصالحه گذاشته میشود، «قشر روشنفکران منک از اجتماع» قادر است خود را از انحراف نگاهدارد و از اینروست که اندیشه ارزش پیدا میکنند. مانهایم استدلال می‌کند که چون روشنفکران خودشان را از ریشه اجتماعشان جدا کرده‌اند و علاوه بر گیر بحث مداوم با یکدیگر هستند لذا بتوانند ذهن خود را بوسیله آن انتقاد متقابل از بقایای تعصبات فکری تصفیه کنند. قادر خواهند بود از آلودگی‌های رایج جامعه برکنار بمانند آشکاری است که مانهایم در این مورد بوسیله زخمیت موفق به خلق نوعی نظریه‌ای میشود که وجه اشتراک آن تئوری با افسانه پرولتاریای ناب و با روح مطلق هگل دارد تا با واقعیت تجربی. اینجا لازم است بگوئیم این اندیشه که می‌توان بوسیله «بینان چشم‌اندازی بر حسب چشم انداز دیگری» به شناخت درست واقعی دست یافت، چیزی بیش از یک خواب و خیال خوش نیست. حتی اگر تضمین شده باشد که روشنفکران اغلب خود را برکنار از بعضی تعصبات و پیشداوری‌هایی نگه میدارند که گروه بسیاری از مردم را آلوده و ملوث میکنند، کافی است نشان داده شود که چگونه روشنفکران در تاریخ پایبند احساسات، وسوسه‌ها و فساد زمان خودشان بودند، فرد روشنفکران ممکن است گاهی بتوانند واقع بینانه و جسورانه با جهان برخورد کنند ولی بعنوان یک قشر نمی‌توانند. آموزش و تلاش روشنفکر ممکن است وی را به تخمین تفکیک انتقادی راهنمایی کند، ولی این کافی نیست که روشنفکران را وارد جرگه پاسداران «عقل مطلق» کند. نظر محققان اینست که تلاش مانهایم برای سبری کردن خود از اتهامات نیهیلیستی‌نسی از طریق تغییر مفهوم پراگماتیک و با از طریق روشنفکران آزاد وی آرایش، دور از موفقیت واقعی بود. مانهایم خودش باید تا حدی اینرا احساس کرده